

بررسی جایگاه زنان در امثال و حکم فارسی با رویکرد جامعه‌شناسی

دکتر رضا فرصتی جویباری^۱

مینا نبئی^۲



چکیده

زنان همواره یا موضوع داغ جریانهای تندروی فمینیستی روشنفکران در سده کنونی بوده‌اند؛ یا در جایگاه مادری مهریان و همسری فدآکار ایستاده‌اند؛ و هر گز پژوهشی تمام‌نما از حقایق نهفته در تجربیات، دردها، تلخ کامی‌های آنها، کنش‌های درست و نادرست زنانه و واکنش‌های روا و ناروای مردانه، ستم دیدگی‌ها و تبعیض‌های جنسیتی میان آنها با مردان، صورت نپذیرفته است. این پژوهش برآن است، تا جایگاه زن را در فرهنگ پارسی و در آیینه امثال و حکم - که عصاره فرهنگ توده، باورها، پندار، گفتار و کردار مردمان هر سرزمین است - در یک نگاه تحلیلی و انتقادی با رویکرد جامعه‌شناسی بی‌هیچ تعصب و گرایشی بررسی نماید.

کلید واژه: فرهنگ توده، فرهنگ عامه، فولکلور، امثال و حکم، زن

پرتال جامع علوم انسانی

۱ - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم شهر

۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور مرکز

مقدمه

ادبیات هر سرزمینی، برداشت زیباشناسانه و هنرمندانه از فرهنگ و تاریخ آن مرز و بوم و در شمار مهم ترین اسناد تاریخی آن قوم است؛ و ساحتی بسیار گسترده دارد. علم ادبیات با علوم انسانی و اجتماعی پیوند دارد؛ و بخشی از برساخته‌های ذهنی انسان را مطالعه می‌کند. انسانی که زاده اجتماع خویش و جبر حاکم برآن است؛ از این رو، ادبیات هر سرزمینی بی‌آنکه به بسترهای اجتماعی آن پرداخته شود، قابل پژوهش نیست.

با تأملی بر روانشناسی "فروید" در می‌یابیم، که بسیاری از رفتارهای ما ریشه در اراده آزاد یا اختیار تام ندارد؛ و فضا و رویدادهای پیرامون هر انسانی از بد و تولد تا مرگ، مهم ترین سبب کنش‌ها و واکنش‌های رفتاری وی در زندگی است. فرهنگ توده، همتای واژه فولکلور انگلیسی برخاسته از دو بخش "Folk" به معنای ۱- قوم، مردمان ۲- قومی، مردمی، محلی، توده‌ای ۳- مردم، جماعی، همگان و "Lore" به معنای دانش (به ویژه در زمینه‌های خاص یا گروه خاص)، دانش مردمی یا سنتی، دانش دهان به دهان و فوت و فن (آریان پورکاشانی و دلگشاپی، ۱۳۸۳: ۵۷۴ و ۸۵۰) در جایگاه یکی از اصلی ترین جولانگاه‌های یک پژوهش ادبی و جامعه‌شناسی دارای اهمیت است؛ و چرایی این امر از آنجاست، که فرهنگ یا ادبیات توده هیچ گاه جدی گرفته نشده است؛ از این رو هماره از آزادی بیشتر نسبت به ادبیات رسمی برخوردار بوده و شرایط زمان به صورت بهتری در آن تجلی یافته است. "فولکلور" هر ملت یا "فرهنگ مردم" چه از جنبه علمی و چه از لحاظ اجتماعی برای خود آن ملت و برای مردم سراسر جهان دارای ارزش و اهمیت است.» (انجوی شیرازی و طریقیان، ۱۳۷۱: ۱) باورها، آداب و رسوم، امثال و حکم، متل‌ها، ترانه‌های محلی و تصنیف‌ها، سرودهای مذهبی و لالایی‌ها، افسانه‌ها و اساطیر، جشن‌ها و سوگواری‌ها، طب

عامیانه و خرافات، پیشگویی و تفأل، سحر و جادو و چیستان و نمایشنامه همگی نمودهایی از فرهنگ توده هستند.

«امثال و حکم - که بخش عمده از ادب عامه است؛ و از قدیم الایام از طریق شفاهی در ادب مکتوب آمده است، دامنه وسیع دارد.» (پرتوى آملى، ۱۳۷۴: ۱۱) این جمله‌های کوتاه منظوم یا منتشر در عین ایجاز، معانی ژرفی در بر دارند؛ و از سالخورده ترین شاخه‌های پربار درخت تناور ادب و مانند شعر از عوامل بقای واژگان کهن در زبان هستند؛ و بی گمان در جایگاه موجزترین و سرراست ترین راه پیمودن فرهنگ توده هر آب و خاک هماره از ارزش و اعتبار ویژه‌ای برخوردار بوده اند. «انسان پیش از آنکه شعر بگوید؛ و قبل از آن که خط بنویسد، اختراع امثال نموده و در محاورات خود به کار بردۀ است.» (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۱۱)

امثال و حکم از آبشخورهای گوناگونی سرچشمۀ می‌گیرند. برخی از حکایات، اسطوره‌ها و افسانه‌های ملی، گروهی از رخدادهای تاریخی و شماری از کتابهای آسمانی و گفتار پیشوایان و بزرگان دین و آیین و فرهنگ و ادب ریشه می‌گیرند. گفتنی است، که پیوند ادبیات و امثال و حکم دو سویه است؛ یعنی گاه مثلی از زبان مردم به نثر و شعر راه یافته و گاه شعر یا جمله‌ای با زیبایی و ایجاز ویژه خود توانسته است بر زبان مردم جاری شود، سینه به سینه برود؛ و مثل شود.

این پژوهش بر مبنای ده کتاب امثال و حکم فارسی افزون بر کتاب‌ها و مقاله‌های مرتبط با موضوع جستار چون دیوان‌های شعر شاعران صورت پذیرفته است؛ و تلاش برآن شده است، که بی هیچ پیش داوری، تندروی و گرایش امثالی که سویه گیری جنسیتی داشتند؛ و آماجگاه آن زنان بوده اند؛ مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. هرجا که بایسته بوده است، نویسنده به فراخور و نیاز متن از امثال به پیشینه‌ها و سرچشمۀ‌های فرهنگی و دینی آنها گریزی زده است.

زن، هم ریشه بازندگی و زایندگی

واژه زن در لغت نامه دهخدا «از ریشه پهلوی "ژن" است؛ و با زینای یونانی از یک اصل می‌باشد؛ و در اوستا "جنی" بوده است.» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۲۹۳۴/۹) و گمان می‌رود با واژگانی چون "ژی" - که صورتی از "زی" و "جی" به معنای جان و زندگی است - "زه" به معنای زادن «چنانکه گویند درد زه، یعنی درد زادن» (همان: ۱۳۰۲۴) "زه" صفت نسبی و صورتی دیگر از "زاھو" و "زائو" برساخته از دو بخش "زه": "زادن + "و": دارا و صاحب؛ و همچنین با "زهی" به معنای زاینده، از یک ریشه باشد؛ و شاهد این مدعای آن که واژه "زن" گاهی به صورت "زه" نیز در برخی متون مشاهده شده است. و زن همواره در بسیاری از فرهنگ‌ها مظهر و نماد زایش است. «.... آدم» در زبان عبری به معنای خاک است؛ اما "حوا" من گمان می‌کنم از ریشه "حی" و به معنای بسیار زاینده، همیشه زنده و جاویدان باشد...» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۵۵) براساس دیکشنری آکسفورد لاتین، زن، در زبان لاتین - که ریشه همه زبان‌های اروپایی است - همتای واژه "femina" است؛ و در برابر واژه "vir" قرار می‌گیرد. (مروود، ۱۹۹۷: ۱۰۴) و (۲۸۵) از این ریشه، واژه "virus" را داریم، که شاید دارای پیوندی با ریشه واژه مرد باشد، که در پارسی باستان "مرتن" بوده است؛ و با جستار بیشتر بتوان به باورهای مشترک در زبان شناسی ملل دست یافت.

زنان در امثال و حکم

امثال از نظر موضوع، گوناگونی فراوان دارند؛ و کم تر موضوعی را می‌توان یافت، که دست کم چند مثل منظوم یا منتشر درباره آن وجود نداشته باشد. از آنجا که به پندار نویسنده امثال منبع در خور اعتمادی در پژوهش‌های میان رشته‌ای ادبی - جامعه شناختی است، این جستار با تعریف زنان خوب و زنان بد از دیدگاه شاعران و

نویسنده‌گان نامدار و متقدم جامعه ایرانی -که بیشتر مردان بوده‌اند؛ و شاید یک از هزار آنها زن باشد - آغاز می‌گردد.

زنان خوب

با درنگی بر توصیفات این شاعران سنتی، زن خوب چیزی نیست جز توصیف سعدی شیرازی و همان مفهوم آشنای «زن خوب و فرمانبر و پارسا» که به کیمیای وجودش «کند مرد درویش را پادشا». در امثال ایرانی، زن خوب زنی بوده است فرمانبردار و طاعت دوست، پارسا و پرهیزگار، فریدرس از درد و غمگسار، زیبا و آراسته، پوشیده و مستور، خوش منش و باب دل شوهر، زاینده و آرامش بخش. زنی که جوان باشد؛ نازک و نغز و دلستان باشد؛ شوی همواره از او خندان باشد؛ بر بام گذر نکند؛ خانه نشین باشد؛ از دست همسر خود سرکه را چون حلوا بخورد؛ پاکدامن و کدبانو باشد؛ کوتاه زبان باشد؛ و بر زنان خوبی مستور نیز مژده می‌دهند که در بهشت دیدار شوی برآنان خود بهشتی دیگر است؛ یعنی در یک نگاه ابزاری، زن خوب آن بوده که در خدمت آسایش و نیازهای مردش باشد؛ و هرگز به گونه‌ای مستقل با ارزشهای خود دیده نمی‌شده است.

- مردی که زن ندارد، یک پیرهن ندارد. (انوری، ۱۳۸۴: ۹۹۱/۲)

- آستر رویه را نگه می‌دارد؛ و زن شوهر را (حیدری ابهری، ۱۳۹۰: ۳۱)

- از حمام می‌آیی برو خانه شوهر. از جامه شویی خانه مادر (دهخدا، ۱۳۸۳: ۹۲۳/۲)

- زن پارسا را نکوتر هنر نباید که بر بام یابد گذر (فردوسی) (جمالزاده، ۱۳۵۷: ۳۱)

- زن خوب رخ رامش افزای و بس که زن باشد از درد فریاد رس (فردوسی) (حیدری ابهری، ۱۳۹۰: ۳۱)

- زن پرهیزگار و طاعت دوست با تو چون مغز باشد اندر پوست (اوحدی، ۱۳۶۲: ۵۲۶)

- بهین زنان در جهان آن بود کزو شوی همواره ختدان بود (هبله رودی، ۱۳۶۹: ۱۱۴)
- زن که او شاهد و جوان باشد نازک و نغز و دلستان باشد (اوحدی، ۱۳۶۲: ۵۵۲)
- چو مستور باشد زن خوبروی به دیدار او در بهشت است شوی (سعدي) (جمالزاده، ۱۳۵۷: ۱۰۹)
- چو حلوا خوردسرکه از دست شوینه حلوا خورد سرکه اندوده روی (سعدي) (همان: ۱۰۹)
- خانم آن نیست که جانانه و دلبر باشد خانم آن است که باب دل شوهر باشد (بهار) (انوری، ۱۳۸۴: ۳۷۶)

زایندگی، پاشنه آشیل زنان

یکی از صفات خوب که در امثال، زن خوب بدان موصوف است، زایندگی است؛ و از همین رهگذر زنان نابارور را ناتوان، دیوار خانه خرابه، خرج اضافی، بیگانه و... خوانده اند؛ و زن بسیار زای و زنی که پسر زاید، را جواهر شکم نامیده اند.

«شاملو، ۱۳۷۷: ۳۴۰»

- زنان را بکشی، نازاست. (دهخدا، ۱۳۸۳: ۹۲۶/ ۲)
- زن تا نزاید، بیگانه است. (هبله رودی، ۱۳۶۹: ۱۱۳)

یعنی این زایندگی، پاشنه آشیل زنان است؛ در زنان بارور همواره تحفه ناتوانی‌های جسمی و روحی و افسردگی‌ها و از دور خارج شدن‌ها و عقب ماندن‌های پیاپی پس از زایمان را به ارمغان دارد، که به استنادامثال «زن تا نزاید، دلبر است. چون بزاید مادر است.» (دهخدا، ۱۳۸۳: ۹۲۲/ ۲) و در زنان ناز، پتانسیلی است از یک نقطه ضعف بزرگ و دردناک؛ اما چون زن ناز از این نظر تفاوتی با مردان ندارد، به سبب

این ناتوانی، توانایی و فرصت آن را می‌یابد، که چونان مردان به رشد و پیشرفت در امور دیگر دست یابد، و چه بسا گوی سبقت از مردان روزگار خویش برباید. «دلیل این مدعای نیز ظهرور گاه و بیگاه زنانی است که در دوران‌های مختلف درخشیده‌اند؛ و اثرات ایشان تا به امروز باقی مانده است.» (شهشهانی، و همکاران، ۱۳۷۴: ۵ و ۶)

- زن پرهیزگار زاینده مرد را دولتی است پاینده (مکتبی) (دهخدا، ۱۳۸۳: ۲)

- از زنان جهان خوش آینده دوست دارنده است و زاینده (مکتبی) (حیدری ابهری، ۱۳۹۰: ۳۶)

- زنان را همین بس بود یک هنر نشینند و زاینده شیران نر (فردوسي) (دهخدا، ۱۳۸۳: ۲)

/ ۹۲۰) «این بیت نظر هواداران هیتلر را به یاد می‌آورد، که می‌گفتند: زن برای سه چیز خلق شده است: برای آشپزی و کلیسا و بچه زاییدن.» (جمالزاده، ۱۳۵۷: ۲۷) واژ دید مردان ستی، زن خجسته نیز زنی بوده که از مادر زاده نشده باشد؛ و شگفت تر آنجا که نفرین بد بر زنان خوب آغاز می‌شده است.

- زکار زن آید همه کاستی خجسته زنی کو زمادر نزاد (فردوسي) (جمالزاده، ۱۳۵۷: ۳۰)

- چه خوش گفت شاه جهان کیقباد که نفرین بد بر زن نیک باد (سعدي) (حجازی، ۱۳۸۵: ۳۰)

- نه تنها نامراد آن دلشکن باد که نفرین خدا بر هر چه زن باد (رهی معیری) (جمالزاده، ۱۳۵۷: ۶۱)

پرتال جامع علوم انسانی

زن بد

از آنچه در نقل و قول شاعران پیشین در امثال ادارک می‌شود، زن‌ها، خوبشان هم بد و ناپاک است، حتی اگر از آسمان نزول کرده باشد، تا چه رسد به بدشان و زن خوب در جهان نادر است؛ و امنیتی برای مردان از بدی زنان وجود ندارد؛ وای به آن روزی که زن، زشت و شلخته، نانجیب و ناپارسا، بد و خودنما، سلیطه و بی عار باشد، رخ نپوشد؛ خانه نشین نباشد؛ و راه بازار پیش گیرد؛ و شوخ باشد که هر ناروایی بر

وی روا می‌شود.

- با آفتابه زن نباید طهارت گرفت. (انوری، ۱۳۸۴: ۱۴۳)
- شوی زن زشت رو، نایینا به (سعدي) (دهخدا، ۱۳۸۳: ۲ / ۱۰۵۳)
- زن سلیطه، سگ بی قلاده است (هبله رودی، ۱۳۶۹: ۱۲۷)
- روزی گریه دست زن شلخته است. (انوری، ۱۳۸۴: ۵۸۱)
- زنو اگه تو شیشه هم بکنی نم خودشو پس می‌ده (شهری، ۱۳۸۴: ۳۵۶)
- از بدی‌های زن مشهور این گرچه از آسمان نزول کند (سنایی) (حجازی، ۱۳۸۵: ۳۸)
- زن ناپارسا شکنج دل است زود دفعش بکن که رنج دل است (اوحدی، ۱۳۶۲: ۵۲۶)
- زن مستور شمع خانه بود زن شوخ آفت زمانه بود (همان: ۵۲۶)
- زنهای طهرون چقدر بی عارند دیزی بازاری و سمه می‌گذارند (دهخدا، ۱۳۸۳: ۲ / ۹۲۸)

باری این توضیحات به گونه‌ای است که اگر کسی نداند، بر آن باور می‌شود، که مردها همگی پاک، پارسا، منظم، خوش خلق، نجیب، بی آزار، زیبارو و آ Saras استه بودند؛ و اساساً مرد بدکنش و زشت رو و... در وجود نیامده و این مرد موجودی شکننده و بی آزار بوده است؛ و زنان موجوداتی ستمکار و بد نهاد و آسیب رسان که سالها پیش نسل هر دو منقرض شده است؛ و "آدمی" و "عالی" از نو با ویژگی‌های امروزی خلق گشته است؛ اما اگر چنین نبوده و مرد هم انسانی بوده با صفات خوب و بد، چگونه است، که صفات ناپسند بر مردان عیب شمرده نمی‌شده است؟ از این رو گمان می‌رود، که بی سوادی زنان و دانش مردان سبب استفاده ناروا از قلم و معیار تعیین ارزش‌ها و صفات شده است. گروهی بر این باورند، که شاعرانی چون فردوسی و نظامی و... آنجا که از زن، بدگویی می‌کنند، زن خاصی یا زنی با صفات خاص را در نظر دارند؛ مثلاً "سودابه" در شاهنامه؛ ولی آیا شاعری با توانمندی فردوسی، لنگ واژه و وزن و قافیه

بوده که نتوانسته است آن زن خاص را با صفاتی چون "بد"، "بدنهاد"، "بد کنش" جدا سازد، که بیت زیر فراگیری همگانی و توھین برای جنس زن نداشته باشد؟ زن و اژدها هر دو در خاک به جهان پاک از این هر دو ناپاک به (دهخدا، ۱۳۸۳: ۲؛ ۹۲۷/۱۳۸۴: ۲) به راستی که گاه «تبعیضات علیه زن بی شباهت به تبعیض نژادی نیست....[و] بررسی و سنجش تفاوت‌های زن و مرد در یک خلاً فرهنگی - اجتماعی بی اساس است؛ و هر یافته‌ای محکوم به غرض و نقض قضاوت صحیح خواهد بود.» (معانی، ۱۳۸۵: ۶ و ۸) در کتب آسمانی نیز گاه خوب و بد کردن به چشم می‌خورد؛ اما نه با سویه‌گیری جنسیتی و غرض ورزیهای انسانی. خداوند دانا و کارдан در قرآن کریم زنان را با توانایی‌ها و ویژگیهایی برابر با مردان یاد می‌کند؛ و آنان را چون مردان در دو گروه خوب و بد و صالح و ناصالح قرار می‌دهد. قرآن همه چیز را برای نوع انسان در نظر می‌گیرد؛ و امتیازی برای یک جنسیت خاص قائل نمی‌شود؛ مگر آنچه که پای ارزش‌های دیگری به میان می‌آید: «ای مردم، ما شما را از نری و ماده‌ای بیافریدیم؛ و شما را جماعت‌ها و قبیله‌ها کردیم، تا یکدیگر را بشناسیم. هر آینه گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست. خدا دانا و کاردان است.» (حجرات / ۱۱۳)

در مفاهیم زرتشتی و در کتاب اوستا نیز همچون قرآن و مضامین اسلامی، زن دارای مقام ارجمندی بوده، محور خانواده است. نام او همیشه در ردیف نام مرد است؛ و در همه کارها و تکالیف دینی با مرد برابر است. حتی در صورتی که موبد حاضر نشود، ممکن است زن به مقام قضا برسد؛ و نیز در تاریخ ایران زمین شاهد به پادشاهی رسیدن زنانی چون همای و پوراندخت و آفرمیدخت بوده ایم. از هفت امشاسب‌پندان (ملائکه مقرب)، سه تن زن هستند. «در اوستا همیشه زن با مرد همراه است. اگر عمل یا روش اندیشه‌ای برای مرد خوب است برای زن هم خوب در نظر گرفته شده است و اگر روش و عملی برای مرد بد و ناشایست است، برای زن نیز این

گونه است. زن در اوستا آزاد است؛ و حق انتخاب دارد. موجودی چشم و گوش بسته نیست، که تحت اراده دیگران باشد. زن در اوستا چون مرد متکی بر تدبیر و اندیشه خود است.» (یزدانی، ۱۳۸۲: ۴۲ و ۴۳)

توصیه‌های مردان به یکدیگر درباره زنان

شاعران و نویسندهای مقدم ایرانی -که بسیاری از امثال و حکم پارسی در نظم و نثر آنها به کار رفته است - چونان دیگر افراد بشر برای انتقال تجربیات به همنوعان خود پندهایی داده اند؛ که برخی از آنها در پی خواهد آمد.

۱- تنبیه و کتک زدن و مستوجب مرگ دانستن

از آنچه پیش تر در سخن آمد و در پی خواهد آمد، چنین ادراک می‌شود، که زنان جامعه مدرسالار ایرانی چنان تابع و تحت سیطره مردان بوده اند؛ و بی استقلال می‌زیسته اند، که اختیار زن چه در خانه پدری و چه در خانه شوهر به گونه‌ای محدود بوده که مرد خود را صاحب اختیار همسر می‌دانسته، بر آن باور بوده است، که چون کالایی خریداری شده هر بلایی می‌تواند بر سر او بیاورد. این احساس مالکیت در سخنان مردان که کتک زدن و لایق مرگ دانستن را پادافره اشتباهات زنانه خوانده اند، آشکارا به چشم می‌خورد.

- زیگانگان چشم زن دور باد چو بیرون شد از خانه در گور باد (سعدي) (حجاري، ۱۳۵۸: ۷۷)

- مزن زن راولي چون برسيزد چنانش زن که هر گز برنخيزد (نظمي) (جمالزاده، ۱۳۵۷: ۵۳)

زن چو بیرون رود بزن سختش خود نمایي کند بکن رختش
ورکند سركشي هلاکش کن آب رخ مىبرد به خاکش کن
زن چو خامي کند بجوشانش رخ نپوشد کفن بپوشانش (اوحدي، ۱۳۶۲: ۵۲۶)

- چه خوش گفت جمشید بارای زن که یا پرده یا گور به جای زن (نظمی، ۱۳۶۲: ۲۹۰/۳)

۲- دوری از زنان و ازدواج نکردن

گمان می‌رود خشونت‌های ناروا در حق زنان، رفته رفته آنان را دچار دلزدگی و دلسردی از زندگی زناشویی و مستعد سرکشی و تلافی میکرده که کمتر واکنش آنها تلخ رویی، تندخویی، نارضایتی و نالیدن از زندگی بوده است؛ و این آسیب اجتماعی نه تنها گریبان زنان را می‌گرفت، مردان را نیز بی بهره نمی‌گذاشت. پند به دوری از زنان و زندگی در تجرد، بی تردید بازتاب همین امر بوده است؛ اما صرفنظر از اغراق یک سویه موجود در امثال و واکنش‌های نادرست، غیر منطقی و تحت فشار زنانه که در دوری جستن‌های مردانه بی تأثیر نبوده است، نوعی تن آسانی، تن پروری و بی تعهدی در این دسته از امثال ادراک می‌گردد، که از همان گونه تن پروری هایی است، که مردان زنان را به آن متهم و خود را از آن مبرا می‌دانستند؛ در جایگاه خود بدان پرداخته خواهد شد.

- زن نداری غم نداری (شکورزاده بلوری، ۱۳۸۰: ۱۷)

- نه پیررا به خر خریدن خوبیست؛ نه جوان را به زن گرفتن (حیدری ابهری، ۱۳۹۰: ۳۷)

- ای گرفتار و پای بند عیال دگر آسودگی مبند خیال (سعدي) (دهخدا، ۱۳۸۳: ۳۲۹)

زن کنی خانه باید و پس کار بعد آن بند و ضیاع و عقار (اوحدی، ۱۳۶۲: ۵۲۵)

- زر و زن نیست الا مایه غمبه جا بگذار چون عیسای مریم! (شبستری، ۱۳۶۸: ۱۰۶)

- چو عیسی گر توانی خفت بی جفت مده نقد تجرد راز کف مفت (جامی) (حجازی، ۱۳۸۵: ۸۲)

- کی گفته بود که زن کنی حسن جان خود را اسیر غم کنی حسن جان (انوری، ۱۳۸۴: ۹۰۰/۲)

۳- بی توجهی به زنان و نادیده گرفتن نیازهای آنان

زن و مرد هر دو نیازمند عواطف انسانی هستند؛ و در تکمیل نیازهایی روحی و جسمی یکدیگر آفریده شده اند؛ اما متقدمان ادب فارسی در حالی که زن را به واسطه نیازهایش - به ویژه نیازهای جنسی - سرکوبی نمودند؛ ارضای این نیاز را به زیاده روی و افزون خواهی بر مردان نا روانمی دانستند؛ و ابراز آن از سوی زنان را تعییر به "آز" می نمودند. درحالی که اسلام نیاز جنسی را نیازی ارزشمند و متعلق به هر دو جنس می داند؛ و از آن به صورت یک فرآیند دارای چارچوب یاد می کند، که کاستی در هر سوی این پیوند موجب ناآرامی و تنش‌های روحی و جسمی خواهد شد؛ و در اصل نیازمندی دو جنس به یکدیگر، تردیدی نیست؛ و هر چند زنان دارای شرم ذاتی هستند، تفاوتی در شدت یا ضعف نیازمندی یکی نسبت به دیگری وجود ندارد؛ و در دین اسلام به پاسخگویی مناسب به این نیاز، در هر دو جنس پافشاری شده است. امام رضا(ع)؛ زن همان موقع را از تو دارد که تو از او داری. (بصیری، محمد حسین زاده، ۱۳۸۸: ۱۴)

- زن خود بوسیدن، پنه خاییدن است. (هبله رودی، ۱۳۶۹: ۱۱۲)

- بلای زن در آن باشد که گویی تو چون خور روشنی چون مه نکوی یاسعد گرگانی (دهخدا، ۱۳۸۳: ۴۵۹/۱)

- که مرد از برای زنان است و زن فزوون تر ز مردش بود خواستن؟ (فردوسي) (حجازی، ۱۳۸۵: ۱۰۵)

- چه نیکو گفت موبد پیش هوشنسگ زنان را آز بیش از شرم و فرهنگ (اسعد گرگانی) ((جمالزاده، ۱۳۵۷: ۷۷))

- زن کز بر مرد بی رضا برخیزد بس فتنه و جنگ از آن سرا بر خیزد (سعدی) (جمالزاده، ۱۳۵۷: ۸۸)

- به شهوت زن از مرد باشد فرون چو کم شهوتی، می‌کند قصد خون؟ (جعفری، ۱۳۸۲:

(۵۱)

گاه نیز بی مهری مردان فراتر رفته، یکدیگر را به نوخواهی و نوگرایی و تجدید فراش می‌خوانندند:

- تو زن نو کن‌ای خواجه هر نو بهار که تقویم پارینه ناید به کار (سعدي) (حجازی، ۱۳۸۵:

(۱۰۶)

- بند یک ماده مشو تا بتوانی چو خروس تو بوی تا جور و پیشرو تا جوران (سنایی)

(همان: ۱۰۶)

اما بی تردید درباره شدت خواست و حریص گشتن زنان در مسائل جنسی، چرایی دیگری نیز افزون بر مبالغه در توصیفات و بی توجهی‌های مردانه وجود داشته است، که بعد جامعه شناسی دارد. جمالزاده می‌گوید: «مرد بازی که در یوتان قدیم حتی در نزد سقراط و افلاطون هم مردود نبود، می‌گویند از طرف هیاطله به ایران آمد؛ و قرنها بلای مبرمی بود به خصوص که پرده نشینی زنان هم آن را رایج تر می‌ساخت. در شاهنامه از قول رستم به اسفندیار می‌خوانیم که:

هزارانت ریدک دهم نوش لب بوندت پرستنده در روز و شب

و در کتابهای لغت کلمه "ریدک" به معنی غلام و امرد بوده است. (جمالزاده،

۱۳۵۷: ۸۶) قصه محمود و ایاز نیز «چنان که افتاد و دانی» در همین شمار بوده است.

- ای که نصیحتم کنی کز پی او دگر مرودر نظر سبکتکین ترک ایاز می‌کنی (سعدي، ۱۳۶۲: ۶۴۴)

اوحدی، شاعر نامدار ایرانی، با تمام زن ستیزی اش، خطاب به مردانی که با زنان یا مردان دیگر در معاشرت و با زن خود در حذرند؛ و در حق وی چنان می‌کنند، از این عمل به "زشت کاری" یاد می‌کند؛ و آن را از مردانگی و انصاف به دور می‌داند؛

و می‌گوید:

دل در افتاد تن بیاید داد	- زن کنی؟ داد زن بیاید داد
او بخفته به خستگی چون یوز	بوده خاتون به انتظارش روز
و آنچه اصل است در میان نبود	- پیش خاتون جز آب و نان نبود
زن از این خانه چون به در نرود؟	کد خدایی چنین به سر نرود
بی می و نقل و کاس جامی نیست	در سفر خواجه بی غلامی نیست
(اوحدی، ۱۳۶۲:۵۲۵)	
چون روی در زنت نماند خیر	- زن چو داری نرو پی زن غیر
(اوحدی) (دهخدا، ۱۳۸۳:۲) (۹۲۳/۱۳۸۳:۲)	

۴- خط و سواد نیاموختن به زنان

گاهی سرچشمۀ امثال، احادیث است. حدیث «زنان را بر غرفه‌ها اسکان ندهید؛ و نوشتن به آنها نیاموزید. به آنها رسیدگی و سوره نور آموزش دهید.» منسوب به پیامبر اکرم(ص) است؛ اما بسیار دور از ذهن است، که پیامبری که در آن عصر جاهلیت در برابر ستم دو چندان به دختران و زنده به گور کردن آنها استوار می‌ایستد؛ و دختر خود را آنچنان گرامیمی دارد - با هر شان نزولی - صادر کننده چنین حکمی باشد. این حدیث - چه جعلی چه حقیقی - سده‌ها دست اویزی بوده است، تا جهل و نادانی که علت العلل بیشتر دردهاست بر زنان تحمیل شود.

ارسال کند جواب نامه	- دختر چو به دست گرفت خامه
نامش چو نوشته شد گواهی است	آن نامه نشان روسياهی است
(نظامی) (حجازی، ۱۳۸۵: ۸۰)	
اگر زن بود پهلوانی کند	- هر آنکس که شهنهامه خوانی کند
(جمالزاده، ۱۳۵۷: ۴۰)	

قلم و لوح گو به مرد بهل همچو بلقیس عرش را به قلم بس بود گر کند به دانش زور	- چرخ زن را خدای کرد بحل زن چو خطاط شد بگیرد هم کاغذ او کفن دواتش گور
--	---

(اوحدی، ۱۳۶۲: ۵۲۶)

این ایات یاد آور ستم هایی است که سفید پوستان در حق سیاه پوستان روا می داشتند؛ و «این طور استدلال می شد، که سیاه پوستان ظرفیت آموختن علم و دانش را ندارند...؛ ولی در عین حال اگر سیاه پوستی در خفا به فرآگیری علم می پرداخت، شدیداً» تنبیه می شد. «(معانی، ۱۳۸۵: ۶)

- مشورت نکردن با زنان و فرمان نبردن از آنها به سبب ناقص العقلی و بی دانشی:
زنان از آنجا که در اثر سد تعصبات مردانه از دانش کافی برخوردار نبوده اند؛
و در نتیجه محرومیت‌ها و محدودیت‌های اجتماعی، در منصب تصمیم‌گیری
نمی‌نشستند، به سبب عقب ماندگی‌های تحمیلی از رشد فکری و عقلانی بر خوردار
نبوده اند؛ و در مواجهه با مسائل اجتماعی تجربه کافی نداشتند؛ و رفتارهای نپخته از
خود بروز می‌دادند؛ از این رو به ناقص العقلی متهمن و نکوهش قرار می‌شدند.

- زن یک تخته اش کمه. (حجازی، ۱۳۸۵: ۴۱)
- برکنده به آن ریش که در دست زنان است. (حیدری ابهری، ۱۳۹۰: ۴۰۴)
- مشورت با زنان تباہ است؛ و سخاوت با مفسدان گناه. (سعدی، ۱۳۶۲: ۱۸۰)
- روا باشد که از پس شیر و اژدها فرا شوید؛ و از پس زنان مشوید. (کیمیای سعادت)
(دهخدا، ۱۳۸۳: ۸۷۴/۲)
- راز دل به زن مگو، با نوکیسه معامله نکن، با آدم کم عقل رفیق نشو.
(ذوق‌الفاری، ۱۳۸۵: ۵۳۵)

- چه آموزم اندر شبستان شاه به دانش زنان کی نمایند راه (فردوسی)

(حجازی، ۱۳۸۵: ۷۹)

- به کاری مکن نیز فرمان زن که هرگز نبینی زنی رایزن (فردوسی)

(دهخدا، ۱۳۸۳: ۱۹۷۱/۴)

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه در خطبه ۸۰ چنین می‌گوید: «معاشر الناس، ان النساء نواقص الایمان، نواقص الحظوظ، نواقص العقول،...» (دشتی، ۹۰ و ۹۱ ۱۳۸۸) هرچند در تفاسیر "نواقص" معنای دیگریدارد؛ اما در پروسه ترفندهای مردانه مصادره به مطلوب شده است.

- زنان چون ناقصان عقل و دین اند چرا مردان ره آنان گزینند (ناصرخسرو) (دهخدا، ۱۳۸۳: ۲) (۹۲۶/۱۳۸۳: ۲)

- زن چه باشد ناقصی در عقل و دین هیچ ناقص نیست در عالم چنین (جامی) (حجازی، ۱۳۸۵: ۴۱)

«حدیث "شاوروهن و خالفوهن" که از حضرت رسول اکرم (ص) روایت شده،... [نیز] نتیجه بررسی درستی و نادرستی این روایت‌ها نشان می‌دهد، که این احادیث، دست کم در منابع شیعی، از سندی معتبر برخوردار نیست.» (مهریزی، ۱۳۸۲: ۱۱۳)

- چو کردی مشورت با زن خلاف زن کن‌ای نادان (سنایی) (شکورزاده بلوری، ۱۳۸۰، ۳۹۳)

لیک کاری نکن به فرمانش پیش خود مستشار گردانش (اوحدی، ۱۳۶۲: ۵۲۷)

«گفته اند: (شاوروهن و خالفوهن) [...] و به حقیقت هرچه به مردم رسد از محنت و بلا و هلاک، همه از زنان رسد.» (غزالی، ۱۳۶۱: ۲۸۵)

مولوی گاه تحت تأثیر عرفان ابن عربی و مشارب اسلامی بر خلاف همیشه سخن می‌گوید؛ و به زن به دیده احترام می‌نگرد؛ و حتی او را خالق می‌خواند. «نظامی نیز در هفت پیکر حضور زنان را پررنگ ترسیم می‌کند؛ و در هر یک از حکایات این منظومه نقشی کلیدی برای زنان در نظر می‌گیرد. برای مثال در گنبد چهارم بانوی حصاری دارای چنان مقام والا و بالارزشی است که حتی دادن جان نیز بهای وصال او نیست؛ و تنها با کسب معرفت و راهنمایی پیر می‌توان به او رسید.» (دانائیان، ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴: ۱۰ و ۱۱) نکته اینجاست که شاعرانی چون نظامی و مولوی با زنان خانواده خود بسیار به نیکی و احترام رفتار می‌کرده اند؛ و این دوگانگی شاید چیزی باشد همانند آنچه گاه در این عصر هم با آن برخورد داریم که بسیاری از انسان‌ها رفتار اجتماعی شان کاملاً متفاوت از رفتاری است که با نزدیکان و خوشنان دارند.

- گفت پیغمبر که زن بر عاقلان
غالب آید سخت بر صاحبدلان
باند و بخیره روند (مولوی)
زان که ایشان زن جاهلان قالب شوند
(حجازی، ۱۳۸۵: ۲۱۸)

۶- راز نگفتن با زنان

این موضوع نیز چون برخی موضوعات دیگر که پیش تر در سخن آمد، از مقوله همان دستاویزهایی است، که بر اساس نقلی از بزرگان و پیشوایان دین، نقل مجلس متقدمان بوده است؛ و در یک تقلید صرف شاعر یا نویسنده حتی اگر چنین تجربه‌ای را شخصاً نداشته، با کوچکترین سیزه زناشویی دست به قلم شده و پند نیاکان را برای آیندگان به رشته تحریر درآورده است. «تمام شعرای ما زن را شایسته آنکه محروم باشد، ندانسته اند؛ و در این باب داستانها حکایت کرده اند، که عموماً معروف است؛ و خدا مم داند تا جه در جه مقر ون به راستی باشد؛ جنانکه بنداری مردها همه را زدارند.»

(جمالزاده، ۱۳۵۷: ۱۳۱)

در پی، حدیثی از حضرت علی (ع) خواهد آمد، که با خوف و رجا نقل می‌گردد.
امید که جعلی باشد؛ و پیشوا و امام اول شیعیان زن را تا این مرتبه کوچک نشمارده
باشد، که با احمق و سخن چین برابر باشد. ثلات لا استود عن سر المرأة و النمام و
الاحمق. (با سه کس راز نباید گفت: زن، سخن چین و بی خرد.)

- زن دلش تاقجه ندارد. (انوری، ۱۳۸۴: ۶۲۰/۱)

- زن را محرم رازها نباید دانستن (مرزبان نامه) (حیدری ابهری، ۱۳۹۰: ۴۰۴)

- زن نخود زیر زبانش نمی‌خیسد. (شکورزاده بلوری، ۱۳۸۰: ۶۱۱)

- مگو از هیچ نوعی پیش زن راز که زن را زت بگوید جمله سرباز(عطار)(حیدری
ابهری، ۱۳۹۰: ۳۷۸)

تحقیر و بی ارزش نمودن زنان با صفات انتسابی یا اکتسابی

آنچه مردان قلم به دست ایرانی زنان را بدان محکوم کرده و به سبب آن خط بطلان
بر تمامی زحمات آنها کشیده اند، صفاتی چون تندخویی و بدخویی، نادرستی و مکر،
محرم اسرار و راز نبودن، ناقص العقلی و، تن پروری، بی وفایی و بی مهری، تحت
تأثیر مردان بودن و سست رأیی است. گویی خود یکپارچه حسن بوده اند؛ و هیچ غل
و غش و ناخالصی و نقصانی در سراسر وجود آنها هرگز موجود نبوده است. یک
ضرب المثل ایتالیایی در افواه است، که می‌گوید: «اگر زن گناه کرد، شوهرش معصوم
نیست.»؛ اما هرگز کسی از سنگینی بار مسئولیت بی مزد و مواجبی که بر دوش زن
خانه نشین آن زمان بی هیچ رفاه و امکاناتی سنگینی می‌کرد، سخن به میان نیاورده
است. امروزه هم که بسیاری ابزارها برای سهولت امور اختراع شده، فشاری که به
واسطه بارداری، بچه داری، رشد و پرورش، تغذیه و نظافت کودک و امور دیگر خانه

و خانواده بی دوش زنان است - چه شاغل باشند چه خانه دار - به مراتب پیشتر از

همسر ان آنهاست؛ چنان که در افواه و بیزبان مادران ما جاری است:

کار زن یا یان نگیر د هیچگاه

کار مرد از صبح یو د تا شامگاه

الف - مکہ زنان

از آنچا که زنان ایرانی جز در دوره‌ای محدود پیش از تاریخ، در دیگر روزگاران قادرتی نداشته‌اند، تا بتوانند هر کجا که باسته است، اعمال نفوذ کنند؛ و بیشتر در حاشیه بوده‌اند، همیشه ناچار به چاره اندیشی و ناگزیر از در لفافه سخن گفتن و پیش‌بینی واکنش‌های مردانه قبل از هر گفتاری و کرداری می‌شده‌اند؛ و برای اینکه بتوانند دست کم بخشی از حرف دل خود را بزنند، می‌باشد یک اندیشه خام را به هزار شیوه در ذهن خود می‌پرورانند؛ و هر کلمه را بارها در دهان خود مزه مزه و پس و پیش می‌کردن، تا مبادا به سبب زبردستی مردانه و زیردستی زنانه خطای ناخواسته‌ای از آنان سر زند؛ و شری برانگیزد؛ از این رو مکر زنان منفی نبوده است؛ و بیشتر از هر چیز دیگری به جبر، جنبه زیرکی و چاره اندیشی داشته و زایش زن فریبکار، فرایند ستم جامعه مرد پرست و مرد محور بوده است؛ اما نگاه یک سویه مردان باسواند قلم به دست همواره زنان بی سواد محروم از دانش خواندن و نوشتن را محکوم کرده است. ناگفته نماند، که در این موضوع نیز به آیه «ان کید کن عظیم» (یوسف |۲۸)- هر چند با شائن نزولی خاص- استناد و تلمیح می‌شود.

- مکر زن ایلیس دید و ب زمین بینے کشید. (ذوقفاری، ۱۳۸۵: ۷۸۳)

- در همه معنی سه شت زنان از حیلت است. (سمک عبار) (شکوه زاده بلواری، ۱۳۸۰: ۸۹۹)

- درخت مک زن صد رشه دارد فلک از مک زن اندیشه دارد (شهری، ۱۳۸۴: ۳۰۳)

- به وفایه و مک و کید و غرور اینهمه از خصال زن باشد

مرد اگر چه پلنگ بند کند عاقبت در جوال زن باشد

(عوفی، ۱۳۵۳: ۷۳۴)

-روح را از عرش آرد در حطیم لاجرم کید زنان باشد عظیم

(مولوی) (دهخدا، ۱۳۸۳: ۲/۹۲۱)

-راست گویند زنان را نگوارد عز بر نیاید کس با مکر زنان هرگز
(منوچهری) (شکورزاده بلوری، ۱۳۸۰: ۴۲۷)

-زن چه دید او را که تن و تو سن است گشت گریان گریه خود دام زن است
(مولوی) (شهری، ۱۳۸۴: ۳۵۶)

«از خصیصه‌های جامعه پدرسالار، طبعاً جنگ پنهان میان زن و مرد است. در ادبیات همه این جوامع، زن غالباً بروخوردار از هوشی سرشار برای ویران گری اندیشیده نظام اجتماعی، با کمال خونسردی و حیله گری و نیرنگ سازی است؛ و این تزویر و مکر هوشمندانه، کید نام گرفته است؛ و مرد همواره از انتقام جویی محتمل زن می‌ترسد.» (ستاری، ۱۳۸۰: ۱۰۰)

ب- سست رای و اراده بودن زنان

با آنکه در امثال و حکم پارسی به هزار زبان، زنان به سبب مکر و دستان نکوهش شده اند، شگفتا که آنگاه که این مکاری و دستان از سوی مرد صورت می‌گیرد، محل اشکال نیست؛ و همین زنان بار دیگر از بابت گول خوردن از زبان بازی مردان و لابه پذیری از آنان و شکار مردان شدن سرزنش می‌شوند؛ و هرچند که مردان، این شاه دزدان حرفه‌ای، قاپ زن را دزدیده اند، نامی از مکر مردانه نیست؛ و همواره زن بی نوا متهم می‌گردد؛ اما این بار به گناهی دیگر که "سست رایی" نام می‌گیرد، که آنهم به سبب خامی و نداشتن تجربه کافی است، هنوز هم زنانی که حضور کمتری در اجتماع

دارند، با چنین مصائبی دست به گریبانند.

زنان را گرچه باشد گونه گون کار ز مردان لابه بپذیرند و گفتار
شکار مرد باشد زن به هر سان بگیرد مرد او را سخت آسان
زنان نازک دلند و سست رایند به هر خوچون برآریشان برآیند
زن ارچه زیرک و هوشیار باشد زیبون مرد خوش گفتار باشد
(اسعد گرانی) (حیدری ابهری، ۳۷۸: ۱۳۹۰)

ج - تندخویی و بدخویی و بداخللاقی زنان

بارداری‌های پیاپی - گاه از نه ماه پس از شب زفاف تا میان سالگی - شیردهی،
ویار، ضعف و ناتوانی‌های جسمانی و افسردگی پس از بارداری و زایمان، تعدد
فرزندان، بی خوابی و خستگی حاصل از بچه داری که به استناد امثال «سگ بشو مادر
نشو» (ابریشمی، ۱۳۸۱: ۱۳۱) نبودن هیچ امکان رفاهی و پایان ناپذیری کار منزل و
خدمت رسانی به اهل خانه که رفته رفته سبب فرسودگی و لهیدگی نوعروس تر و تازه
و پرنشاط دیروز شده و او را در زیر فشار کار و زندگی به کلفت بی رنگ و رویی
بدل می‌کرد، که نه تنها هیچ دلخوشی و تفریح و خوشگذرانی نداشت، از چشم شوهر
هم کم کم می‌افتاد؛ و از دور دلبی خارج و در مسیر ناگزیر و بی بازگشت مادری به
فسیلی بدل می‌شد، که کمتر رابطه عاطفی با همسر برایش باقی نمی‌ماند.

زن به چشم تو گرچه خوب بود زشت باشد چون خانه روب بود
(وحدی، ۵۲۶: ۱۳۶۲)

از این رو زنان به سبب قرار گرفتن در شرایط نابرابری که هر روز بر بی توجهی
و سیطره مرد و بر بیچارگی و خشم زن می‌افزود، همواره ناخشنود و تلخ رو و تندخو
می‌گردیدند؛ و هرچه هوشمند تر بودند، بیشتر سر به سرکشی می‌نهادند؛ و درد

مضاعف آنچا بود، که کار به عاشق پیشگی مرد و تجدید فراش هم می‌کشید.

- مرد که دار خوب را سیب است خوب که داری از زنان عجب است

(امیر خسرو دهلوی) (حجازی، ۱۳۸۵: ۴۸)

- زنان چون آتشند از تندخوبی زن و آتش زیک جنسند گویی

(رہی معیری) (جمالزاده، ۱۳۵۷: ۶۷)

- صبر بر اخلاق زنان زبد خوبی ایشان فضیلتی است بی پایان و شوانی دارد بیکران
(معراج السعاده) (همان: ۷۶)

از آنجا که براساس عرف جامعه ایرانی در روابط زناشویی مرد عموماً درخواست کننده و زن در مقام پاسخگوینده قرار می‌گیرد؛ و چون قانون نانوشته‌ای ابراز نیاز از طرف زن با قبیح همراه است؛ در امثال مردان خود را نیازمند زنان دانسته‌اند.

- در کوره آز مردن به که به همسر ان نیاز بردن (حجازی، ۱۳۸۵: ۸۲)

برای یک دمه شهوت که خاک بر سر آن زبون زن شدن آیین شیرمردی نیست (همان: ۸۲) از سوی دیگر در حالی که همواره همه روزگاران مردان بیش از زنان حریم عفاف را شکسته اند، زنان به پارسایی سفارش می‌شوند؛ و همواره در اتهام بی وفا یی و بی مهری قرار می‌گیرند؛ و این ییانگر انتظار جامعه مردانه از مهر و محبت یک سویه زنان است؛ چرا که همانگونه که در مورد پارسایی گفته شد، حدیث بی وفا یی مردان بسیار بیشتر از زنان شنیده شده اما چرا همان اندک بی وفا یی زنان چنین بزرگ نموده و به ضرب المثل تبدیل شده؟ (کلهر، ۱۳۸۰: ۳۹) و سخنی از بی مهری مردان در میان نیست؟ – که چله زن در گذشته نرسیده، عقد زن در راه را طلب می‌دارند؛ و به استناد امثال «تبنان مرد که دو تاشد، فکر زن دوم می‌افتد.» (حجازی، ۱۳۸۵: ۱۰۶) –

پس باز می‌توان بدین باور دست یافت، که هنر قلم مردان، کج رفتاری‌های مردانه را نمی‌نگاشته و در عوض خطاهای زنانه را به زیر ذره بین می‌برده است.
- وفا دادند به سگ با زن ندادند. (کلهر، ۱۳۸۰: ۴۲)

- چون نقش وفا و عهد بستند برنام زنان قلم شکستند (اسعد گرگانی) (دهخدا، ۱۳۸۳: ۱۶۹)
- بود مهر زنان همچون دم خر نگردد آن زیمودن فرون تر (کلهر، ۱۳۸۰: ۴۲)
- اسب و زن و شمشیر وفادار که دید؟ ابله شده‌ای وفا زن می‌طلبی؟ (حیدری
ابهری، ۱۳۹۰: ۴۰۶)

اما گمان می‌رود نامهربانی و بی وفایی منسوب به زنان در گذشته، صرف نظر از اغراق‌ها و غرض ورزیها، از ستم دیگری متولد شده باشد، که بر بسیاری از زنان ایرانی رفته است: شوهر دادن دختران جوان به مردان پیر. این ستم به آن اندازه بزرگ بوده است، که چه بسا مردان به دادخواهی زنان در این باره شعرها گفته اند.

- زن جوان را تیری به پهلو نشیند بهتر که پیری (سعدي) (ذوق‌الفاری، ۱۳۸۵: ۷۸۳)
- زن جوونو شوهر پیر، سبد بیار جوجه بگیر (شهری، ۱۳۸۴: ۳۵۶)
- عروس جوان گفت با پیرشاہ که موی سپید است مار سیاه
جوان زن چو بیندجوانی هژیر به نیکی نیندیشد از شوی پیر (بدایعی بلخی)
(انوری، ۱۳۸۴: ۲۷۶/۱)

- که دوشیزه را بر تهیگاه تیراز آن خوشتر آید که سایدش پیر (ادیب پیشاوری) (حیدری
ابهری، ۱۳۹۰: ۴۰۶)

ه- نادرستی و ناراستی زنان

انتساب نادرستی و ناراستی به زنان نیز به ماجراهی خلقت زن در کتب آسمانی بر

می‌گردد؛ و به برداشت‌ها و کچ فهمی‌های مرد‌سالارانه و تقلید صرف از یکدیگر؛ و گرنه این صفت به جنسیت خاصی تعلق ندارد.

- زن از پهلوی چپ شد آفریده کس از چپ راستی هرگز ندیده (جامی) (دهخدا، ۱۳۸۳: ۲، ۹۲۱)

- چه مردی بود کز زنی کم بود چو از راستی بگذری خم بود (سعدی) (انوری، ۱۳۸۴: ۱)

(۳۴۰/۱)

و- تن پروری زنان

گمان می‌رود علت روا داشتن این صفت به زنان و بی اهمیت و آسان انگاشتن کار زنان در خانه نسبت به مردان در خارج از خانه، در وابستگی اقتصادی زنان به مردان بوده است؛ هرچند که اگر به مردان باشد، زایمان را هم که سخت‌ترین درد دنیاست، زیر سوال می‌برند؛ و می‌گویند:

- زن اگر امثال و پار می‌زاید مرد ساعتی صد بار می‌زاید (انوری، ۱۳۸۴: ۱/ ۶۱۷)

- نه ماه بارداری، دو سال بیداری، یک عمر تقصیرکاری (شاملو، ۱۳۷۷: ۲/ ۱۱۷۲)

سبب این وابستگی اقتصادی نیز زایش و پرورش کودک توسط زن بود؛ و درآمدزایی و نان آوری مردان که بدین سبب فرماندهی را به شکل یک سویه از آن خود می‌دانستند؛ و تمایلی به ترازمندی این قدرت با زنان نداشته اند؛ اما به سبب همین خانه نشینی تحملی که خود بر زنان روا می‌داشتند، نیز آنان را از تحقیر بی بهره نمی‌گذاشتند؛ و هماره یک رابطه حاکم و محکوم یا رییس و مرئوس بین زن و مرد برقرار بوده است.

- نان بده. فرمان بده. (کلهر، ۱۳۸۰: ۴۸)

- وقتی خانه پر است، خانم کم خوراست. (ابریشمی، ۱۳۸۱: ۹۰)

- شیخ بر منبر و زنان بر لم بر سر دیگران کشیده قلم (اوحدی، ۱۳۶۲: ۵۵۲)

- زنان را از آن نام ناید بلند که پیوسته در خوردن و خفتنتد (فردوسی) (دهخدا، ۱۳۸۳: ۲) (۹۲۱/۱۳۸۳: ۲)

برخلاف آنچه در امثال از تن پروری زنان می‌آید، زنان ایرانی در دوران پیش از تاریخ و در جامعه بدوى، وظیفه سنگینی داشتند. آنان نگهبانان آتش و سازنده ظروف سفالین و فراهم آورنده میوه طبیعی بودند؛ و حتی بر مردها تفوق داشتند؛ به مقام روحانیت می‌رسیدند؛ و حق داشتند شوهران متعددی برای خود برگزینند؛ و این یکی از اختصاصات نخستین ساکنان فلات ایران بوده است... (علوی، ۱۳۷۷: ۱۱) هنوز هم در شهرها و روستاهای دور و نزدیک زنان دوشادوش مردان به کارهای سخت و طاقت فرسا می‌پردازند.

ح: تحقیر و بی ارزش نمودن زنان در تشبیهات و توصیفات:

تشبیه زنان به سگ، مار، روباه، بیسیار و... در روزگاران گذشته، عنایتی است که به تکرار بر زنان شده است؛ و گاه چنان زنان را به درد آورده است، که امثالی با بار اهانت و تلخی به فراخور حال خود ساخته اند. چون این مثل: "دلم خوش است زن بگم(بیگ هستم) اگرچه کمتر از سگم." (حجازی، ۱۳۸۵: ۳۲).

- زنان چون درختند سبز آشکار ولیک از نهان زهر دارند بار(اسدی)
(دهخدا، ۱۳۸۳: ۲) (۹۱۹/۱۳۸۳: ۲)

- زنان را ستایی سگان را ستا
که یک سگ به از صد زن پارسا (فردوسی)
(حجازی، ۱۳۸۵: ۳۲)

- برروی پزشک زن میندیش
چون بود درست بیسیارت (رودکی)(انوری، ۱۳۸۴: ۱) (۴۲۱/۱)

- از زن بچه شیرده چفت در اتاق هم رم می کنه. (حجازی، ۱۳۸۵: ۱۵۶)

اما گاه تحقیر زنان و برتر دانستن مردان یا نگاه ابزاری و بی شرمانه به زن فجیع تر شده، این توصیفات با واژگانی شنیع و مفاهیمی غیر انسانی و مستهجن بیان می‌شود؛ و به راستی که چنین کسانی «به قول شیخ بهایی مستحق پالان و آخور و طویله هستند.

» (جمالزاده، ۱۳۵۷: ۱)

- زن بیوه را برای میوه اش می‌خواهند. (انوری، ۱۳۸۴: ۶۱۸/۱)
- قربون زن همسایه، هم تو آفتاب خوشگله هم تو سایه. (همان: ۸۶۴/۲)
- کسی دعا می‌کند زنش نمیرد که خواهر زن نداشته باشد. (شهری، ۱۳۸۴: ۳۵۸)
- این همه زینت زنان باشد مرد را... و... زینت بس (سعدی) (جمالزاده، ۱۳۵۷: ۳)

(۷۳)

- اشتقاقدش زچیست دانی زن یعنی آن... را به تیر بزن (همان: ۷۳)

- «جایی خواندم که فردوسی که خداوند عفت و عصمت است، در مورد ذکر عیش و نوش و بوس و کنار و وصف تن و بدن زن این بیت را سروده است:
- ز راز نهانش یکی حرف بود سم آهی رفته در برف بود (همان: ۳۴)
- گفت: بابا زنا کن وزن نه پند گیر از خلائق از من نه (اوحدی، ۱۳۶۲: ۵۲۶)

زن در جایگاه دختر

دختران نیز چون زنان در نظر متقدمان ادب پارسی، جایگاه و اقبالی ندارند. بد اخترنده؛ و عیب بر نژادمی آورند؛ تولدشان تهیتی ندارد؛ و از بدو تولد میان آنها و پسران تبعید رخ می‌دهد؛ سبب ننگ پدرهستند؛ و می‌بایست در شوهر دادنشان تعجیل کرد؛ دختر باید با شوهر بسازد؛ با چادر سفید به خانه شوهر برود؛ و با کفن سفید باز گردد.

- پسر پادشاه است؛ و دختر کاسه گر (ذوق‌القاری، ۱۳۸۵: ۳۰۸)

- دختر نابوده به، چون ببود یا به شوی یا به گور (قابوس‌نامه) (جمال‌زاده، ۱۳۵۷: ۳۷)

- مرا به زادن دختر چه تهنيت گويند که کاش مادر من هم نزادي از مادر (حاقانی، ۱۳۶۸: ۸۸۴)

چنين داد پاسخ که دختر مباد که از پرده عیوب آورد بر نژاد
(فردوسي) (حجازی، ۱۳۸۵: ۱۶۹)

- مرا گفت چون دختر آمد پدید ببايستمش در زمان سر برید
(فردوسي) (جمال‌زاده، ۱۳۵۷: ۲۲)

احترام و اکرام به زنان و کرنش در برابر آنها

زنان در دو جایگاه مادر و معشوقه همواره در ادبیات سنتی و امثال و حکم پارسی احترام و کرنش می‌شوند:

الف: زن در جایگاه مادر

زن در جایگاه مادر از نظر چند صفت در امثال به کار رفته است: به به جا آوردن حق و احترام مادر، تاکید بر عشق، خیرخواهی و دلسوزی مادرانه، الگوی فرزند (دختر) بودن، زیبا دیدن فرزندخویش و.... مادران در امثال دارای ارج و قرب والا و حقیقی هستند.

- بوزینه به چشم مادرش غزال است. (حیدری ابهری، ۱۳۹۰: ۶۹۶)

- دامان مادر نخست آموزگار کودک است. (انوری، ۱۳۸۴: ۵۲۰/۱)

- حق مادر نگه داشتن، بهتر از حج کردن است. (ابوحازم مدنی) (دهخدا، ۱۳۸۳: ۲/۶۹۸)

- از درختی که مام بالا رفت دخت بر شاخ نیز غیژد تفت (دهخدا، ۱۳۸۳: ۱/۱۲۹)

- طفل می‌ترسد ز نیش اجتجام مادر مشفق در آن غم شادکام (مولوی) (دهخدا، ۱۳۸۳: ۲/۱۰۷۲)

ب: زن در جایگاه معشوقه

سراسر دیوان‌های شاعران ایرانی، شرح عشق‌بازی و توصیف روی و موی و مژگان معشوق است. دل و دین شان به تاراج تار مویی می‌رود؛ و عاشقانه‌های بی همتایشان در تاریخ جهان شهره است. از این رو روشن است، که مردان متقدم که سایه زن را با تیر می‌زده اند؛ و همواره در بدگویی زنان بوده اند، عاشقانه‌های خود را برای همسران خانه روب خویش نگفته اند، که برای زنان دیگر (ان) سروده اند؛ و بقای دیوان‌های آنها همواره در گرو نظربازی‌ها بوده است؛ و گرنه این‌ها همان شاعراند، که زنشان اگر رخ نمی‌پوشید؛ و خامی می‌کرد، سزاوار کفن پوشیدن و جوشاندن می‌شد؛ پس این همه خوش زبانی و کرنش، این همه دوگانگی بیانگر جایگاه گرامی معشوق نزد متقدمان است.

- برب بام بیا گو شه ابرو بنما روز داران رخت منتظر ما نواند (جمالزاده، ۱۳۵۷: ۱۲۱)
- از دست تو مشت بر دهان خوردن خوشتر که به دست خویش نان خوردن (همان: ۱۲۱)
- با وصال او دلم را نیست پروای بهشت در چنان عیدی کسی یاد آورد نوروز را؟ (وحدی، ۱۳۶۲: ۱۰۷)

و بشارت که در شاعران معاصر گاه مردانی مرد ظهور می‌کنند چون احمد شاملو، که سه اثر خویش را به نام همسرش می‌نامد؛ و آموزشی تمام از عشق راستین به زنی که همسر است؛ به خواننده هدیه می‌کند.

نتیجه گیری

از برآیند آنچه در این جستار آمد، چنین بر می‌آید که از آنجا که در روزگاران گذشته پیوسته سه عنصر مهم قدرتمندی یعنی قلم در دست و زور در بازو و پول (ثروت) در جیب مردان بوده است، در کشاکش و ستیز نابرابر فرمانروایی مردانه و

فرمانبرداری تحمیلی و سرخورده اما مستعد سرکشی زنانه، تاریخ و ادبیات ایران به دست مردان با سواد رقم خورده و جایگاه زنان بی سوادی که سد تعصبات مردانه رشد و آموزش را از آنان دریغ و عقب ماندگی را تحمیل کرد، از زاویه دید و باورمندی‌های مردسالارانه و زن ستیزانه تعیین شده است. از این رو سیمای زنان در ادبیات سنتی و امثال و حکم مگر در مواردی نادر همواره منفی است؛ اما هر از چند سده‌ای که همین زنان سرکوب شده یارای آن یافتند، که فریادی سرکشانه از ستم‌ها بزنند، بخشی از زنجیرهای روح و جسمشان را گستینند؛ و حقی از حقوق پایمال شده خود را تا به امروز واپس گرفتند. باری جان سخن آن که «تاریخ زن، شهادتی طولانی است.» (السمان، ۱۳۷۷: ۱۳)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتوال جامع علوم انسانی

منابع

۱. قرآن کریم (۱۳۷۷)، برگردان مرحوم مهدی الهی قمشه‌ای، چاپ هفتم، تهران: گلی آریان پورکاشانی، منوچهر و بهرام دلگشاپی (۱۳۸۳)، فرهنگ یک جلدی پیشرو آریان پور (انگلیسی- فارسی)، چاپ ۲۶، تهران: جهان رایانه
۲. ابریشمی، احمد (۱۳۷۶)، فرهنگ نوین گزیده مثالهای فارسی، چاپ اول، تهران: زیور
۳. السمان، غاده (۱۳۷۷)، غمنامه‌ای برای یاسمن‌ها، برگردان عبدالحسین فرزاد، تهران:
۴. اوحدی، رکن الدین (۱۳۶۲)، دیوان کامل اوحدی مراغه‌ای، تصحیح امیر احمد اشرفی چاپ اول، تهران: پیشرو
۵. انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم و محمود طریقیان (۱۳۷۱)، گذری و نظری در فرهنگ مردم، تهران: اسپرک
۶. انوری، حسن و همکاران (۱۳۸۴)، فرهنگ امثال سخن، چاپ اول، تهران: سخن
۷. بهمنیار، احمد (۱۳۶۱)، داستان نامه بهمنیاری، تهران: دانشگاه تهران
۸. پرتوی آملی، مهدی (۱۳۷۴)، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، تهران: سناپی
۹. عجفری، مسعود (۱۳۸۲)، «زنان هرچه گویند باور مدار»، مجله زنان، شماره ۹۱
۱۰. جمالزاده، سید محمدعلی (۱۳۵۷)، تصویر زن در فرهنگ ایرانی، چاپ اول، تهران: امیرکبیر
۱۱. حجازی، بنفشه (۱۳۸۵)، چند کلمه از مادرشوهر، چاپ اول، تهران: فرزان
۱۲. حیدری ابهری، غلامرضا (۱۳۹۰)، نان و نمک، چ ۲، تهران: محراب قلم
۱۳. خاقانی، افضل الدین بدیل بن علی (۱۳۶۸)، دیوان خاقانی به کوشش ضیاء الدین سجادی، تهران: زوار
۱۴. داناییان، نجمه (اسفند ۱۳۸۳ و فروردین ۱۳۸۴)، «زن در منظر انسان شناختی عرفان و ادب فارسی»، مجله ادبیات داستانی، شماره ۸۸

۱۶. دشتی، محمد (۱۳۸۸)، *نهج البلاغه*، چاپ پنجم، تهران: آدینه سبز
۱۷. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، *لغت نامه*، چاپ دوم از دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران
با همکاری روزنه
۱۸. ----- (۱۳۸۳)، *امثال و حکم*، چاپ ۱۲، تهران: امیرکبیر
۱۹. ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۵)، *داستان‌های امثال*، چاپ ۲، تهران: مازیار
۲۰. ستاری، جلال (۱۳۸۰)، *سیماهی زن در فرهنگ ایران*، چاپ ۳، تهران: مرکز
۲۱. سعدی، مصلح الدین (۱۳۶۲)، *کلیات*، *تصحیح محمدعلی فروغی*، چاپ ۲، تهران:
امیرکبیر
۲۲. شاملو، احمد و آیدا سرکیسیان (۱۳۷۷)، *کتاب کوچه*، تهران: مازیار
۲۳. شبستری، محمود (۱۳۶۸)، *گلشن راز*، *تصحیح صمد موحد*، تهران: طهوری
۲۴. شکورزاده بلوری، ابراهیم (۱۳۸۰)، *دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها*،
مشهد: آستان قدس رضوی
۲۵. شمیسا، سیروس (۱۳۷۶)، *داستان یک روح*، چاپ ۳، تهران: فردوس
۲۶. شهری، جعفر (۱۳۸۴)، *قند و نمک* (ضرب المثل‌های تهرانی به زبان محاوره)،
چاپ ۶، تهران: معین
۲۷. شهشهانی، سهیلا و همکاران (۱۳۷۴)، *اینجا ایران - من زن* (نام و یاد زنان در
رشته‌های علوم انسانی و هنر)، چاپ اول، تهران: مدیر
۲۸. علوی، هدایت الله (۱۳۷۷)، *زن در ایران باستان*، چاپ اول، تهران: هیرمند
۲۹. عوفی، سدید الدین (۱۳۵۳)، *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*، *تصحیح امیربانو*
کریمی و مظاہر مصفا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران
۳۰. غزالی، محمد (۱۳۶۱)، *نصیحه الملوك*، *تصحیح جلال الدین همایی*، تهران: هما
۳۱. کلهر، سمیرا (۱۳۸۰) «زن در ضرب المثل» مجله کتاب ماه هنر (آذربادی)، شماره

۳۲. محمد حسین زاده، عبدالرضا و محمد بصیری (۱۳۸۸)، «بررسی جنسیت در ضرب المثل‌ها با توجه به آیات و احادیث»، مجله مطالعات اجتماعی روان‌شناسی زنان، سال ۷، شماره ۴، ویژه حقوق و ادبیات

۳۳. مروود، جیمز (۱۹۱۳)، دیکشنری آکسفورد کوچک لاتین، چاپ اول، آمریکا

۳۴. معانی، ایرج (۱۳۸۵) خدا زن را کامل آفرید، تهران: چاپخش

۳۵. مهریزی، مهدی (۱۳۸۲)، شخصیت و حقوق زن در اسلام، تهران: علمی و فرهنگی

۳۶. نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۶۳)، سبغه حکیم نظامی، تصحیح وحید دستگردی، ۳ جلد، تهران: علمی

۳۷. هبله رودی، محمدعلی (۱۳۶۹) کلیات شیرین حکایت جمع التمثیل، تهران: مروی

۳۸. بیزدانی، زینب (۱۳۷۸)، زن در شعر فارسی (دیروز-امروز)، چاپ دوم، تهران: فردوسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
بریمال جامع علوم انسانی